■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی‌ایران ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین‌المللی ISO9001:2008

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اینترنتی: www.jjo.ir
■ www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰ - ۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: به صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام جم)

شنبه ۱۶ شهریور ۱۳۹۸ | ۷ محرم ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۴۷۵ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Saturday - 2019 September 7

اوقات شرعی: اذان ظهر: ۱۳/۰۲ | غروب آفتاب: ۱۹/۲۴ | اذان مغرب: ۱۹/۴۲ | نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۲۰ | اذان صبح (فردا): ۵/۱۵ | طلوع خورشید(فردا): ۶/۴۱

بازآیین چه پوست که در خلق عالم است | بازآیین چه وصف که او را مکارم است | ۱۳۷۹ | حسینیه جام جم | ۱۴۲۱ | بازآیین چه شیر غضنفر که اسب او | بی نفخ صور خاک ز عرش اعظم است

حدیث عشق

إنَّ حَوائِجَ النّاسِ إلَیکم مِن نِعَمِ ا... عَلَیکم فَلا تَمَلُّوا النِّعَمَ

نیاز مردم به شما از نعمت‌های خدا بر شماست، از این نعمت رویگردان نباشید.

نزهه الناظر، ص ۸۱

ضیافت اشک

از شیرخواره‌ای به همه شیرخوارگان
آغوش گرم مادرتان نوش جانتان

حیدر توکل

با کاروان

روز هفتم محرم الحرام ۶۱ هجری:

● بستن شریعه فرات بر روی امام و یارانش/ در این روز ابن زیاد به عمر بن سعد نامه‌ای به این شرح نوشت: «آب را بر حسین و اصحابش ببند تا قطره‌ای ننوشند.»

وقت سلام

اَلسَّلامُ عَلی عَلِیِ الْکَبیرِ اَلسَّلامُ عَلَی الرَّضیعِ الصَّغیرِ

سلام بر حضرت علی اکبر، سلام بر آن شیرخوارِ کوچک (حضرت علی اصغر)

خون و القلم

قرآن کوچک روی دست حسین(ع)

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

وهم و خیالم! وجود ندارم. مثل یك سایه ایستاده‌ام وسط ورم‌های تپه ماهورهای کربلا، هستم و نیستم. اگر بودم باید تیر می‌خوردم، سنگ می‌خوردم، شمشیر می‌خوردم و نخوردم. صدای گریه نوزادی دشت را پر کرده. حسین به خیمه برگشت. یاللعجب. لباس رزم به در آورده و عبا و عمامه و نعلین پوشیده. چیزی در آغوش دارد. سوار بر شتر، آرام و مقتدر به سمت سپاه عمر سعد می‌رود، بر بلندی می‌ایستد، سلام و صلوات بر جدش می‌فرستد و می‌گوید. این بچه تشنه است. تشنگی‌اش از حد گذشته، آب دیگر برایش فایده‌ای ندارد، بنوشد و ننوشد رفتنی است. دارد تلذی می‌کند (تلذی همان لب‌زدن‌های آخر ماهی است به وقت از آب بیرون افتادن)، بر پسر مصطفی منت بگذارید! همهمه میان لشکر افتاده، می‌شنوم، یکی می‌گوید راست می‌گوید: بچه گناه دارد برویم، بگیریم و سیرابش کنیم، عرب با بچه که سر جنگ ندارد. حسین هم لباس جنگ از تن درآورده خطری تهدیدمان نمی‌کند. زنی بالای تپه‌ای پشت سر حسین ایستاده به نظر می‌رسد مادر طفل باشد.

زنی دیگر می‌آید زیر بغل‌های مادر را می‌گیرد و می‌برد توی خیمه‌ها. ولوله‌ها بالا گرفته رعشه به جان عمر سعد می‌افتد. اسبش شیهه می‌کشد و سم می‌کوبد. حرمله را صدا می‌کند. مردی خشن با چهره‌ای کریه پا به گرده اسب می‌کوبد و جلو می‌آید. می‌گوید: به خدمتم امیر. این مرد را دیده‌ام همین چند روز پیش در بازار سلاح فروش‌ها آمده بود تیر بخرد. مرد از ته مغازه‌اش چند تیر سه شعبه آورده بود و می‌گفت: ببین چی برایت دارم! و مرد خندیده بود و خنده‌های زرد و زشتش بوی خون و جراحت می‌داد.

همه سه شعبه‌ها را خرید و پول که می‌داد، مرد سلاح فروش گفته بود: با این سه شعبه‌ها فقط شیر شکار کن! بچه آهو بزنی چیزی ازش باقی نمی‌ماند و من ترسیده بودم! عمر سعد می‌گوید مگر نمی‌بینی حسین آب می‌خواهد برای پسرش؟ سیرابش کن! حرمله می‌گوید: پسر را بزنم یا پدر را و جواب شنید: تو پسر را بزن پدر خود می‌میرد... دست به خورجین می‌برد. من دارم می‌بینم. سه شعبه را بر می‌دارد و به چله می‌نشاند. من دارم می‌بینم و کاری از دستم بر نمی‌آید. سه شعبه هوا را چاك می‌دهد و به زیر گلوی پسر حسین می‌نشیند.

مشت‌های نوزاد معمولا بسته است. تیر که به گلویش می‌نشیند یك لحظه مشت‌هایش باز می‌شود و بسته می‌شود و چشم در چشم حسین لبخند می‌زند. دوتا از دندان‌های شیری‌اش توی آخرین لبخند برق می‌زند و خون است که فواره می‌کند. حسین دست زیر گلو می‌برد و به آسمان می‌پاشد. حسین به خیمه‌ها برمی‌گردد و مادر نوزاد می‌گوید: فدای سرتان، خودتان سالمید الحمدلله؟ ...

گفت‌وگو با مجید یراق بافان؛ مجری تلویزیون درباره محرم و عاشورا

روضه امام حسین(ع) عاشقم کرد

سال‌هاست مجید یراق بافان را در تلویزیون با اجرای برنامه‌های مذهبی و معارفی می‌بینیم و گاهی عکس‌هایش را در پیاده‌روی اربعین. با یراق بافان هم‌صحبت شدم تا از مسیری که دلش را به امام حسین(ع) نزدیك کرد برایمان بگوید.

از اولین مواجهه و تجربه حضور در هیات و روضه‌خوانی برای سیدالشهدا بگویید، از خاطره‌هایی که در ذهنتان مانده و گاهی آنها را به یاد می‌آورید.

اولین خاطراتم به زمان‌های خیلی دور برمی‌گردد، دوران کودکی و اوقاتی که با مادرم به مراسم روضه‌خوانی می‌رفتم. پنج، شش ساله بودم با مادرم که سیدموسوی بود، چهارشنبه هر هفته به حرم شاه‌عبدالعظیم می‌رفتیم تا او نذر روضه هفتگی خود را ادا کند. این زیارت هفتگی برای من که بچه بودم از چند منظر عالی بود، اول این که با مادرم بیرون بروم. بعد سوار اتوبوس‌های دو طبقه شوم و بروم طبقه دوم، جلوی اتوبوس بنشینم و وقتی اتوبوس از درختان رد می‌شد، سرم را پایین بگیرم که به من نخورد! و سوم یك آش‌فروشی بود در بازار قدیم شهرری که مادرم بعد از روضه برای ما می‌خرید و چقدر خوشمزه بود. اینها خاطرات کودکی‌ام بود، اما آنچه خودم به یاد دارم محله‌ای بود که در آن زندگی می‌کردیم، منطقه ۱۴ تهران که از مناطق قدیمی تهران است. هیات‌های این منطقه خیلی پررونق بود. دسته‌های عزاداری از میدان خراسان و شوش راه می‌افتادند و به میدان ۱۷ شهریور می‌رسیدند و از آنجا به میدان امام حسین(ع). تمام دلخوشی من در دوران کودکی و نوجوانی این بود که اول وقت بروم مسجد خداداد

در خیابان عارف و پرچم بزرگ را دستم بگیرم و جلوی دسته حرکت کنم. یادم هست یك سال بزرگ‌ترین پرچم را به من دادند، من نه حمایل بند داشتم و نه کمربند و... اما پرچم را به دست گرفتم و راه افتادم. صحنه زیبایی بود؛ یك پرچم بزرگ در دستان کوچك کودکی که همه توان خود را به کار گرفته بود تا علمدار خوبی برای دسته عزاداری باشد.

تکان‌دهنده‌ترین تصویری که از واقعه کربلا در ذهن دارید.

تصور کنید یك شخصیت بزرگ که نوه پیامبر(ص) است و همیشه اطرافش پر از آدم بوده اما ظهر عاشورا این آقا، تنهای تنهاست. آنقدر هم تیر و نیزه خورده که نمی‌تواند از جایش تکان بخورد. می‌گویند سه ساعت امام حسین(ع) در گودال قتلگاه در میان خون بودند، در این شرایط تمام رمق خود را به‌کار می‌گرفتند، به نیزه‌ای تکیه می‌دادند و به سمت خیمه‌ها نگاه می‌کردند تا ببینند آنجا چه خبر است. این تصویر خیلی جانسوز است. سیدالشهدا(ع) دلش شور اهل بیتش را می‌زند و آن طرف حضرت زینب(س) دلش پیش برادرش است که چه بلایی سرش آمده! امام حسین(ع) خیلی مهربان بوده‌اند. ما ایشان را فقط به واسطه حادثه کربلا و ده روز اول محرم می‌شناسیم. یکی از حلقه‌های مفقوده جامعه امروزی ما نامهربانی نسبت به یکدیگر است. این در حالی است که امام حسین(ع) و دیگر اهل بیت(ع) در اوج مهربانی بودند و وظیفه ما این است که این مهربانی را بشناسیم و آن را فریاد کنیم. امام حسین(ع) شب عاشورا با شمشیر، خارهای دور خیمه‌ها را از زمین درمی‌آورند، به ایشان می‌گویند چه می‌کنید وسط جنگ. می‌گویند: فردا من دیگر نیستم، نمی‌خواهم خار به پای بچه‌ها فرو رود....

برای دریافت شفاعت از امام حسین(ع) چه آدابی را رعایت کنیم؟

هیچ ترتیبی و آدابی مجو... فقط یك کلام به امام شهید بگویید: آقا اجازه دهید دوستتان داشته باشیم. محرم و ده روز اولش به‌خصوص برای همه آدم‌ها از هر قشر و خط و جناحی شرایطی فراهم می‌شود که به امام حسین(ع) توسل جویند و ایشان را دوست داشته باشند. عشق به حسین بن علی(ع) در فطرت و سرشت ماست؛ از همان دوران نوزادی که در بغل مادر و زیر چادر او روضه امام حسین(ع) را گوش می‌دهیم و عاشق ایشان می‌شویم.

طف

تو را می‌گریم به گریه اندوهگینان

امید مهدی‌نژاد
شاعر و نویسنده

روایت روز حسین-۶
شنبه هفتم محرم

حسین روی در آسمان کرد و گفت: بارخدایا، ای والامکانِ بزرگ‌شوکت، ای چاره‌سازِ بی‌نیاز، گسترده است کبریایت و توانایی بر هرچه خواهی، مهربانی‌ات نزدیك است و وعده‌ات راست، نعمتت فرو می‌بارد و بلایت نیکوست، نزدیکی هرگاه بخوانندت و آگاهی بر هرچه آفریده‌ای و پذیرایی هرکه را به تو بازگردد، توانایی هرچه کنی و دریابی هرچه خواهی، سپاس می‌گزاری گر سپاست گزارند و یاد می‌کنی گر یادت کنند.

می‌خوانم تو را خواندن بی‌چیزان و مشتاقم در تو، چون اشتیاق ناداران و در تو می‌گریزم، آنچنان‌که ترسندگان و تو را می‌گریم به گریه اندوهگینان و یاری‌ات می‌طلبم، یاری جستن ناتوانان و بر تو تکیه می‌کنم که تکیه بر تو بس.

بارخدایا، میان ما و این قوم داوری کن که اینان ما را فریفتند و نیرنگ در کارمان کردند و ما را وانهادند و پیمان شکستند و ما را کشتند. ما را که خاندان پیغامبرت بودیم و فرزندان حبیبت محمد بن عبدا...، صلوات بر او که او را به پیغامبری برگزیدی و امین وحی‌اش پسندیدی.

پس در این کار ما گشایشی فرست، به مهربانی‌ات، ای مهربان‌ترین مهربانان.

[•] [•] [•]

پس نزدیك کوفیان شد و تیغ برهنه در کف داشت. گویی از دهر نومید است و آهنگ مرگ کرده است.

پس این ابیات خواندن گرفت:

منم، پور علی پاك، از خاندان هاشم
اگر فخر بفروشم، همین فخر مرا بس.

و نیایم رسول خدا، مکرم‌ترین مردمان و ما چراغ روشن خدای در میان خلق و مامم فاطمه از تبار احمد و عمم جعفر، آن‌که گفتی دو بال بر شانه دارد و کتاب خدای، بی‌شبهه‌ای، بر ما فرو فرستاده شد و نزد ماست و از وحی و هدایت و سخن خیر، هرچه هست نزد ماست و ماییم امان خدای از برای مردم و از این روست که سرافرازیم و نامدار و ماییم والیان حوض کوثر که دوستان و دوستداران‌مان را می‌نوشانیم از آن جام که در کف رسول خداست و پیروان ما گرامی‌ترین پیروانند در میان مردم و بدخواهان ما زیان دیدگانند در روز جزا.

یادداشت محرم

همراهی

سیداکبر میرجعفری

داشتم می‌گفتم: «آخه فرق می‌کنه. کجا و کی دعوت حسین(ع) به گوشِت رسیده باشه...» که دلم لرزید. انگار می‌خواستم تقدیرم را رقم بزنم. گویی می‌خواستم کیفیت تولدم را خودم انتخاب کنم. استادم زیرکانه از من پرسیده بود: «فکر می‌کنی اگه کربلا بودی، توی لشکر حسین بودی یا...؟»

سؤال تکراری بود، اما استاد آن را درست سر بزنگاه پیش رویم گذاشته بود. بارها از کنار این پرسش مهیب گذشته‌ام، اما این بار ادامه دادم:

«اگر ساکن کوفه عبیدا... بودم، نه جرات همراهی مسلم رو داشتم و نه دل فرار از کوفه رو. تاب بی‌رحمی دارالاماره رو هم ندارم. وحشت وجودم رو می‌گیره وقتی فکر می‌کنم گرفتار سربازای حصین بن نمیر شده‌ام و اونها دارن من رو کشون‌کشون توی بیابونای اطراف کوفه با خودشون می‌برن...»

سعی کردم صدایم نلرزد. سعی کردم با اعتماد نفس بگویم:

«اما اگه از مدینه یا مکه همراه حسین(ع) شده بودم، اون‌وقت جدا شدن از کاروان او به این سادگی‌ها نبود. نمی‌تونستم از کاروانش جدا بشم. اصلا فرض کنید من با موقعیت فعلی‌ام با کاروان حسین(ع) همراهم و رسیده‌ایم به کربلا. خب من چه موقعیتی دارم، چه دلبستگی‌ای دارم که بخوام بابتش از همراهی حسین(ع) باز بمونم؟ می‌دونم جنم جنگ ندارم اما به مرگ که می‌تونم تن بدم.»

این حرف‌ها مرا به حالی برد که دیگر برایم مهم نبود واکنش استادم به پاسخ من چه خواهد بود. فقط از آن روز به بعد به این فکر می‌کنم: «من و شما کجا با کاروان حسین(ع) همراه شده‌ایم؟» وقتی در مدینه چشم‌های وقیح مروان خیره در نگاه حسین می‌شد، من و تو کجا بوده‌ایم؟ بی‌شك آن‌قدر شقی نبوده‌ایم که در کنار مروان بایستیم. خیال کن حسین برای من و تو پیغام می‌فرستد که «فردا صبح من و همراهانم جلوی دروازه مدینه‌ایم، می‌خواهیم به سمت مکه حرکت کنیم.» چقدر باید بی‌معرفت باشیم که با او همراه نشویم.

حسین حج را ناتمام گذاشته و راهی کوفه شده است؛ آن‌وقت من در طواف باشم؟ مگر طواف ما به امر او نیست؟ تصور نمی‌کنم این مایه بی‌ادبی را در خویش. گاهی گمان می‌کنم در چنین حالی به پسرم به همسرم نیز می‌گفتم: «می‌خواهم با حسین به سمت کوفه بروم، اگر دوست داری تو هم بیا. حسین هم خانواده‌اش را با خود می‌آورد...»

به اطراف خود نگاه می‌کنم و می‌بینم: ما ساکن کوفه نیستیم که برای همراهی نکردن حسین بهانه داشته باشیم. سال‌هاست با کاروان او همراهیم. ما در محضر حسین نفس کشیده‌ایم؛ راه رفته‌ایم؛ حرف زده‌ایم و قد کشیده‌ایم.

ما خواسته و ناخواسته با حسین(ع) همراه شده‌ایم. با خلق و خوی او، با منش او انس گرفته‌ایم. بی‌کرانگی او ما را با خود می‌برد. جدا شدن از کاروان او برایمان سخت است.

هفتاد و دو راه

راه حبیب

علیرضا رافتی

مهر و موم نامه را با عجله باز کرد. «من الغریب، الی الحبیب...». نامه را به سینه چسباند. مثل کسی که گمشده‌اش را پس از سال‌ها بیابد. دستش را برد لابه‌لای محاسنی که سرخ و سفید می‌زد. سفید از پیرسالی و سرخ از خضابی که هر از چندی می‌خواست شمار این سن و سال را از دست حبیب در بیاورد. با یك دست نامه را به سینه‌ای که نفس را زندانی کرده بود چسبانده بود و با دست دیگر محاسنش را بالا می‌آورد. انگار بخواهد چیزی به‌شان بگوید. انگار بخواهد به هم‌سفرش بشارت دهد که دیگر رسیدیم. دیگر بس است هر قدر با خضاب رویت را سرخ نگه داشتی که خلق نبینند که سختی راه و دوری مسیر سفیدت کرده. احساس می‌کرد قلبش طوری به دیوار سینه می‌کوبد که حالاست که سینه را بشکافد و پیش از حبیب به حبیبش برسد، هر بار حسین نزدیکش می‌شد همین بود. آن روز علی و پسرش حسین (سلام خدا بر آن دو) مهمان خانه پدر حبیب بودند و حبیب از شوق دیدن حسین روی بام رفته بود که لختی زودتر از رسیدن ببیندش. طاق خانه طاقتش را طاق می‌کرد. به پشت بام رفته بود که پرواز کند. چشم می‌مالاند به سر کوچه که حسین را از دور دید. دوید که به اهل خانه برساند که پایش لیز خورد و از بام به زیر افتاد و نقل تاریخ است که همان دم جان داد.

چشمانش بسته بود و نفس نمی‌کشید. انگار قلبش بالاخره توانسته بود سینه را بشکافد و پرواز کند. حسین رسید بالای سرش و دهانش را برد نزدیك صورتش: حبیب!... چشمانش را گشود.

پایان راه حبیب پر زدن پای عشق و رکاب حسین بود ولی بنا نبود این‌قدر زود به مقصد برسد. حسین رسید بالای سر حبیب و صدایش کرد که راه دیگری را جلوی پایش بگذارد. راه حبیب باید با نامه حسین از بازار کوفه به کربلا برسد. آن هم با محاسن سفیدی که با خونش خضاب شود. نه از روی بام و با محاسن سفید.

راهی که هر وقت از سختی مسیرش به تنگ می‌آمد حلاوت مقصدش را مرور می‌کرد. مثل همان روزی که با میثم تمار نشسته بودند گوشه نخلستان و از راه و مقصدشان حرف می‌زدند. حبیب گفت: می‌بینم روزی که بساط خرمافروشی‌ات را ببندی و پای نخلی به دار بکشندت و سینه‌ات را بشکافند... میثم روی پایش زد و گفت: می‌بینم روزی که کنار پسر رسول خدا فدا شوی و محاسنت به خون گلویت خضاب شود.

بی‌انصافی است که بگویم حبیب دنبال به مقصد رسیدن بود. حبیب دلداده راه حسین بود. دو بار به مقصد رسید که راه را دو بار تجربه کند.

پادو

علی رئوف

می‌گفت پادوی حجره بودم. قدم هنوز به دخل نمی‌رسید که پرچم‌داری این دسته روی دوشم بود. الان که چند خانه‌وار از کنار دخل حجره‌ها و مغازه‌هایم نان می‌برند هنوز محرم که می‌شود دکان‌ها را تخته می‌کنم و دستم را می‌رسانم به دسته این پرچم. مثل غریقی که هر طور بتواند خودش را می‌رساند به تیری، تخته‌ای، چوبی در دریای توفانی. گفتم این همه سال در کار و کسبت پیشرفت کرده‌ای اما پیشه‌ات در این دسته همان پرچم‌داری کودکی است. آه کشید و گفت اصلا برای همین محرم دکان‌هایم را تخته می‌کنم. کرکره‌ها را می‌کشم پایین که بگویم هر چه هم باشد قدر آن نمی‌شود که پای دستگاه شما دانگ وسط بگذارم. آن‌قدر نیست که به وسع شراکت پادویی پرچم برسد.

عکس: دیهیم خان‌بیگی

خبر

نمایشگاهی برای شبیه‌نامه‌های قاجار

پنجمین نمایشگاه شبیه‌نامه‌های دست‌نوشت دوره قاجار که دیروز افتتاح شد تا ۲۶ شهریور در خانه هنرمندان ایران برگزار می‌شود.

به گزارش روابط عمومی خانه هنرمندان ایران، پنجمین نمایشگاه «به روایت نسخه‌خوانان» از سوی خانه تئاتر با حمایت سازمان زیباسازی شهرداری تهران و همکاری خانه هنرمندان ایران تا ۲۶ شهریور در دو گالری ممیز و زمستان خانه هنرمندان ایران برگزار می‌شود.

این نمایشگاه مجموعه‌ای از ۷۰ تصویر شبیه‌نامه دست‌نویس و گزیده شده از مجموعه‌های مهم شبیه‌نامه دوره قاجار است که با پژوهش و جست‌وجوی چند ساله رضا کوچک‌زاده (کارگردان و پژوهشگر هنرهای نمایشی) انتخاب و برای نمایش به شکل پوستر درآمده است.

بازدید از این نمایشگاه از ساعت ۱۴ تا ۲۱ در گالری‌های استاد ممیز و زمستان خانه هنرمندان ایران واقع در خیابان ایرانشهر، پارک هنرمندان فراهم شده است.